هوالعلیم

بحث پیرامون آیه ﴿أقمِ الصلاة لِدلُوکِ الشَّمس﴾ (۲)

سلسله دروس خارج فقه – حج نیابتی - جلسه ۱۵۹

استاد
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ الله الرَّحمَنِ الرَّحيم

قبلاً می‌خواستم از رفقا راجع به وضعیت خودم عذرخواهی کنم که هر روز الحمدلله حالمان... ! وضعیت من یک وضعیت مستقری نیست تا بتوانم پیش‌بینی کنم که حالم برای آمدن مساعد است. یک وقت ممکن است در عرض نیم‌ساعت قبل از آمدن، در من احساس خستگی پیدا شود به‌نحوی‌که نتوانم بیایم. در چنین شرایطی به ما دستور داده‌اند که حرکت نکنیم و بیرون نیاییم و همین‌طور گفته‌اند که احتمال سرماخوردگی هم نباید باشد. لذا از این نظر اگر یک وقت برنامه‌ها به‌هم می‌خورد قبلاً عذرخواهی کرده باشم چون از ما تعهد و التزام شرعی گرفته‌اند که نتوانیم مخالفت کنیم، از این نظر ما را مقید و محصور کرده‌اند! لذا خوب است که رفقا قبلاً مطلع باشند که دیگر به‌زحمت نیفتند.

البته اندکی برنامه‌ها و کارهای خودم را محدودتر کرده‌ام مثلاً به رفقا گفته‌ام که دیگر در شب از ساعت هشت به بعد کسی منزل نیاید، یا ملاقات‌های خودمان را خیلی محدود کرده‌ایم و از این نظر شاید کم‌وبیش مورد اعتراض هم قرار بگیریم اما إن‌شاءالله که می‌بخشند!

تفاوت حال انسان در هر سن و شرایطی

علیٰ‌کلّ‌حال، حال انسان در هر سن و شرایطی اقتضایی دارد. یک وقت بود که خواب ما در بیست و چهار ساعت، سه ساعت بود به‌ندرت اتفاق می‌افتاد که سه ساعت و نیم شود. مدت‌ها به این کیفیت بود ولی آن زمان‌ها گذشت الآن وضعیت ما دیگر تغییر کرده است! احساس می‌کنم که اگر بخواهم بیش از آنچه که اقتضاء جسمی و صحّت ما است اعمال رویه کنم، دیگر وقتش نیست و لهذا اگر رفقا مطلع بشوند خوب است.

یک وقت در فکرم بود که اگر بحث و مباحثات در منزل باشد، در این صورت ممکن است تعطیلی خیلی کم باشد یا اصلاً نباشد. بعد متوجه شدم که این مسئله با دستوری که مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ به من دادند در تعارض است. لذا چند بار هم حتی تصمیم گرفته بودم که اگر رفقا زحمت بکشند در منزل باشد.

قبل از پرداختن به بحث مستمرمان، رفقا یک روایت راجع به صلاة به من داده‌اند که ابتدائاً این را عرض کنم بعد سراغ بحث خودمان می‌روم.

راجع به خصوصیت نماز عرض شد که مسئله در مورد تعلق امر به صلاتین، تعلق به خطاب واحد است نه به خطابین متعددین و مترتباً و متوالیاً. بلکه خطاب واحد است اما به دو شیء تعلق گرفته است، متعلقش دو

چیز است. مثل اینکه مولا یک‌مرتبه به دو نفر خطاب می‌کند و می‌گوید: «هر دو نفر، یکی پس از دیگری از قم خارج شوید.» خطاب، خطاب واحد است و به دو مأمورٌبه تعلق گرفته است اما برای تحقق وجودی، یکی مترتّب بر دیگری است؛ یعنی هردو باهم خارج نشوید چون موقعیت به‌نحوی است که خروج نباید باهم باشد لذا می‌گویند که اول یکی برود بعداً دیگری برود.

آنچه که در میان السنه و افواه رایج است به‌نظر می‌رسد تصور بر این است که اصلاً دو خطاب است، خطاب اول به صلاة ظهر تعلّق گرفته است، بعد از اتیان صلاة ظهر خطاب به صلاة عصر تعلق گرفته است. قبلاً عرض شد که مسئله به این کیفیت نیست. مولا در هنگام ظهر امر به دو نماز می‌کند، دو نماز واجب است اما یکی مترتّب بر دیگری است؛ صلاة عصر مترتّب بر صلاة ظهر است نه‌اینکه مقدم باشد و یا اینکه اختیار باشد؛ چون درهرصورت اتیان به هردو نماز ممتنع است. شما یا باید بگویید که مکلف در تعیین مختار است یا نیست مثل جایی که دوران بین دو امر متضاد است و یکی از آنها مبحث اختیاری است. مثل شک بین وجوب صلاة ظهر و صلاة جمعه، ما در هر حالی صلاة جمعه را واجب می‌دانیم البته اگر اجتماع شرایط صلاة جمعه شود که همان سبعة اشخاص است[1] ـ اگر رفقا تعلیقات حقیر را ملاحظه کرده باشند[2] ـ و هم‌چنین شرایط مناسب باشد که در این‌صورت صلاة ظهر به‌عنوان صلاة جمعه واجب است؛ به وجوب تعیینی و عینی، نه به وجوب تخییری. در موقع ظهر باید صلاة جمعه خواند. بله! اگر بنا بر قول به عدم الزام تکلیف در مورد صلاة جمعه باشد، در آنجا بحث اختیار مطرح است که انسان می‌تواند هرکدام را بخواند. وجوب تخییری در واجبات تخییریه زیاد داریم؛ مثل کفارات و امثال‌ذلک. یا باید به این کیفیت بگوییم یا باید بگوییم که صلاة ظهر مقدم است.

اما اگر فرض بر این باشد که دو امر و دو خطاب در اینجا هست و این دو خطاب به دو متعلق تعلق می‌گیرد که یکی صلاة ظهر و یکی صلاة عصر باشد پس اگر به‌اشتباه و نسیاناً یا به تصور اینکه اتیان به صلاة ظهر کرده، نماز عصر را بخواند، به چه دلیل می‌گویند که درست است؟! مثل اینکه شما نماز را قبل از وقت

---

[1] تهذیب الأحکام، ج ۳، تتمة کتاب الصلاة، باب ۱، ص ۲۰، ح ۷۵:
«عن محمد بن مسلمٍ عن أبی‌جعفرٍ علیه‌السلام قالَ: "تَجِبُ الجمعةُ علی سَبعةِ نَفَرٍ مِن المسلمینَ و لا تَجِبُ علی اَقَلَّ مِن خمسة منهم الامامُ و قاضیهِ و المدعی حقاً و المدّعی علیهِ و الشّاهدانِ و الذی یضربُ الحدودَ بین یدی الامام".»
؛ ترجمه صلاة جمعه، ص72:
«در صورت اجتماع هفت نفر از مسلمین نماز جمعه واجب می‌شود و درصورتی‌که کمتر از پنج نفر باشند بر آنان واجب نیست، آن هفت نفر عبارت‌اند از: امام و قاضی منسوبش و مدّعی حق (شاکی) و مدعی‌علیه (متهم) و دو شاهد و مجری حدود در حضور امام.»

[2] جهت اطلاع بیشتر به کتاب ترجمه صلاة جمعه، ص ۷۱ ـ ۸۳ رجوع شود.

خوانده باشید، نماز باطل است چون اگر نماز قبل از زوال خوانده شود باطل است. من قبلاً در بعضی از تقریرات دیده بودم که حتی مسئلهٔ «مَن أدرک رکعةً فقد أدرکَها»[1] را سرایت داده‌اند[2] درحالی‌که این مربوط به جایی است که تعلق امر آمده باشد[3] ولی وقتی که هنوز امر به صلاة نیامده است اگر شخص اتیان به صلاة کند و یک رکعت در وقت واقع شود، اتیان او در غیر وقت بوده و نمازش باطل است. این مسئله مربوط به آخر وقت است یا مثلاً اول وقت است که بخواهد صلاة عصر بخواند. این مسئله در مواردی می‌آید که حکم به صلاة عصر آمده، حکم و امر به صلاة آمده است نه به‌صورت اول لذا روایتی هم در این مورد نداریم.

اگر قرار باشد بر اینکه خود امر و خطاب متعدد باشد و دوتا متعلق باشد پس ما از کجا می‌توانیم فتوا بدهیم که اگر شخصی تصور کرد که صلاة ظهر را خوانده و در وقت صلاة ظهر، صلاة عصر را بخواند. این نماز باطل است؛ چون وقت صلاة ظهر است و هنوز وقت نماز عصر نیامده است. مثل اینکه شما نماز ظهر را چند دقیقه قبل از زوال بخوانید، نماز باطل است و باید دوباره بخوانید. این‌هم در اینجا همین‌طور است؛ یعنی این دوتا مطلب با همدیگر در تناقض و در تضاد هستند.

چه موقع می‌توانیم این مطلب را تصحیح کنیم؟ در وقتی که قائل به وحدت خطاب و تعدد متعلق امر باشیم که در اینجا خطاب واحد به دو صلاة تعلق گرفته است اما شرط صحّت صلاة عصر تأخّرش از صلاة ظهر است ولی خطاب، خطاب واحد است نه‌اینکه دو خطاب باشد خیلی مطلب فرق می‌کند! این قضیه در مورد خطاب و اینها پیدا می‌شود نه در مورد امر، چون در مورد امر باطل است.

اگر درنظر رفقا باشد[4] راجع به وقت مختص صلاة عصر عرض شد که برحسب قواعد در آنجا اختیار

---

[1] وسائل الشیعة، ج ۴، ابواب المواقیت، باب ۳۰، ص ۲۱۸، ح ۴:
«محمد بن مکی الشهید فی الذّکری قال: روی عن النبی صلی اللّه علیه و آله و سلّم أنّه قالَ: "مَنْ أَدْرَکَ رَکْعَةً مِنَ اَلصَّلاَةِ فَقَدْ أَدْرَکَ اَلصَّلاَةَ".»

[2] العروة الوثقی، ج ۲، فصلٌ فی اوقات الیومیة و نوافلها، مسألة ۲، ص ۲۵۴:
«فلو صلی الظهر قبل الزوال بظن دخول الوقت فدخل الوقت فی أثنائها ولو قبل السلام حیث إن صلاته صحیحة لا مانع من إتیان العصر أول الزوال.»

[3] صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۲۴، ح ۱۶۳:
«عَن أَبی هُرَیرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ و آله و سَلَّمَ، قَالَ: "... مَن أَدرَکَ رَکعةً مِنَ العَصرِ قَبلَ أَنْ تَغْرُبَ الشَّمسُ، فَقَد أَدرکَ العَصرَ".»

؛ تهذیب الأحکام، ج ۲، کتابُ الصَّلاةِ، باب ۴، ص ۳۸، ح ۱۱۹؛ وسائل الشیعة، ج ۴، ابواب المواقیت، باب ۳۰، ص ۲۱۷، ح ۲:
«عَنِ الأَصبَغِ بنِ نُباتَةَ قالَ: قالَ أَمیرُ المُؤمنینَ علیه‌السلام: "مَن أَدْرَکَ مِنَ اَلْغَداةِ رکعةً قَبلَ طُلوعِ الشَّمسِ فَقَد أَدرَکَ اَلغداةَ تامَّةً".»

[4] جهت اطلاع به درس ۱۵۷ رجوع شود.

است؛ یعنی اختیار بین صلاة ظهر و صلاة عصر است. من این دوتا روایت را ندیده بودم گرچه یک روایت سند ندارد ولیکن با اعتضاد[1] به روایت دیگر، وقت اختصاصی صلاة عصر را همان چند دقیقه قبل از مغرب می‌داند. تعجب می‌کنم با اینکه آن زمان اینجا را دیده بودم البته این قضیه برای خیلی وقت پیش است، شاید فراموش کرده بودم.

البته مسائلی در این روایت هست. روایت، روایت داود بن فرقد عن بعض اصحابنا است که مشخص نیست؛

عن أبی عبد الله علیه السلام قال: «إذا زالَتِ الشمسُ فقد دَخل وقتُ الظهرِ حتی یَمضیَ مقدارُ ما یُصَلِّی المُصلّی أربعَ رکعاتٍ فإذا مَضَی ذلکَ فقد دَخَلَ وقتُ الظهرِ و العصرِ حتی یَبْقَی من الشمس مقدارُ ما یُصَلِّی أربعَ رکعاتٍ فإذا بَقِیَ مقدارُ ذلک فقد خَرَجَ وقتُ الظهرِ و بَقِیَ وقتُ العصرِ حتی تَغِیبَ الشمسُ.»[2]

در این روایت که می‌گوید: «فَقَدْ دَخَلَ وَقتُ الظُّهرِ» حضرت در مقام تکوین خود صلاة صحبت می‌کنند نه تعلق خود امر. در مقام تحقق وجودی صلاة، این وقت صلاة ظهر است.

مسئله دو نوع است؛ یعنی در اینجا اشتباه نشود که حضرت می‌فرماید: «فَقَدْ دَخَلَ وَقتُ الظُّهرِ» به این معنا است که وقت عصر داخل نشده است، در واقع وقت ظهر به‌عنوان اتیان خارجی واقع شده است. یعنی حکم به صلاتین تعلق گرفته است ولی از باب اینکه تحقق صلاتین فی وقتٍ واحد و فی تکبیرةٍ واحدة امتناع دارد، از آنجا باید صلاة ظهر را اتیان کرد. وقتی که آن را اتیان کرد بعد باید سراغ صلاة عصر برود.

اینکه حضرت می‌فرمایند: «فَقَدْ دَخَلَ وَقتُ الظُّهرِ و العَصرِ»؛ یعنی از اینجا به بعد شخص مخیّر است در وقت صلاة ظهر که هروقت می‌خواهد نماز ظهر را بخواند، هروقت هم می‌خواهد نماز عصر را بخواند نه‌اینکه اول عصر را بخواند بلکه از نقطه‌نظر تحقق وجودی و تحقق عینی، مخیّر است. عرض کردیم که دو مقام در اینجا هست: یکی مقام امر است، دیگری مقام تحقق است:

در مقام امر، امر به صلاتین هست: الظهر و العصر.

در مقام تحقق خارجیه: اول دخل وقت الظهر.

این نکتهٔ دقیقی است که باید در اینجا ملاحظه شود، ثمرهٔ این اختلاف را هم عرض کردم که در کجا پیدا می‌شود.

بعد حضرت می‌فرمایند: «فَإذا بَقِیَ مِقدارُ ذَلکَ فَقَد خَرَجَ وَقتُ الظُّهرِ و بَقِیَ وَقتُ العَصرِ حَتَّی تَغِیبَ

---

[1] لغت‌نامه دهخدا: بازو دادن یعنی یاری و مدد کردن.

[2] تهذیب الأحکام، ج ۲، کتاب الصلاة، باب ۴، ص ۲۵، ح ۲۱.

اَلشَّمسُ» آنجا دیگر وقت عصر است و وقت ظهر نیست. اینکه ما در آنجا گفتیم مخیّر است،[1] در این روایت حضرت می‌فرمایند که متعین همان وقت عصر است.

آنچه که یك مقدار در اینجا برای انسان شبهه ایجاد می‌کند این است که این کلامی که دارند: «حَتَّی یَبقَی مِن اَلشَّمسِ مِقدارُ ما یُصَلِّي أَرْبَعَ رَکَعاتٍ» این مقدار چقدر است؟ حضرت می‌فرمایند: «به مقداری که مصلی در اینجا چهار رکعت بخواند» منظور حضرت از رکعت چه مقدار است؟! کدام مصلی؟! با چه سوره‌ای؟! فرض کنید شخصی نماز می‌خواند و در رکوع می‌گوید: «سبحان ربِّ العظیم و بحمده اللهم صل علیٰ محمد و آل محمد»، این یك مقدار طول می‌کشد. شخص دیگری در رکوع می‌گوید: «سبحان اللَه سبحان اللَه سبحان اللَه» این یك مقدار طول می‌کشد یکی در قنوتش «یا مَن تُحَلّ بِهِ عُقَدُ المَکارِهِ» دعای صحیفۀسجادیه امام‌سجاد علیه‌السلام را می‌خواند،[2] یکی ﴿رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِي ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗ وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ حَسَنَةٗ وَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ﴾[3] را می‌خواند یکی در سوره، ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾[4] یا ﴿إِنَّآ أَعۡطَيۡنَٰكَ ٱلۡكَوۡثَرَ﴾[5] یا ﴿وَٱلۡعَصۡرِ﴾[6] را خیلی زود و سریع می‌خواند! یکی سورۀ ﴿هَلۡ أَتَىٰ﴾[7] را می‌خواند.

«مِقدارُ ما یُصَلِّي أَرْبَعَ رَکَعاتٍ» در اینجا قاعده و قانونی به‌دست ما نمی‌دهد که مقدار متعارف چیست. اگر بنا را بگذاریم بر آن چهار رکعت متعارف، هر رکعتی دو دقیقه طول می‌کشد، هشت دقیقه می‌شود ـ یعنی واقعاً فیکس ـ حتی یک ثانیه نه این‌طرف شود نه آن‌طرف، شارع هشت دقیقۀ اول را وقت برای صلاة ظهر قرار داده است؟! نمی‌توانیم این حرف را بزنیم، این اصلاً یک چیز قابل قبولی نیست. لذا به‌نظر نمی‌رسد این روایت به‌طور صحیح از امام نقل شده باشد. باید دید که به چه کیفیتی بوده است مگر اینکه به‌نحوی توجیه شود چون فروعات زیادی از این قضیه متفرع‌اند؛ من‌باب‌مثال کسی نماز ظهر را نخواند و از روی اشتباه نماز عصر را خواند یا خیال کرد که سه رکعت را نخواند، یک رکعت از نماز عصر و ... خلاصه جا برای مطالب خیلی زیاد است.

---

[1] جهت اطلاع به درس ۱۵۷ رجوع شود.

[2] مصباح (للکفعمی)، ج ۱، ص۲۳۳؛ صحیفة السجادیة، ج ۱، کانَ مِن دُعائِهِ علیه السلام إذا عَرَضَتْ لَهُ مُهِمَّةٌ أَو نَزَلَتْ بِهِ، مُلِمَّةٌ و عِندَ الکَربِ، ص ۵۲.

[3] سوره بقره (۲) آیه ۲۰۱.

[4] سوره اخلاص (۱۱۴) آیه ۱.

[5] سوره کوثر (۱۰۸) آیه ۱.

[6] سوره عصر (۱۰۳) آیه ۱.

[7] سوره انسان (۷۶) آیه ۱.

يك‌طور می‌توانیم این روایت را توجیه کنیم و آن اینکه حضرت در اینجا «مِقدارُ ما يُصَلِّي أَربَعَ رَكَعاتٍ» را به عهدهٔ خود آن فرد قرار داده‌اند؛ این چهار رکعت را هرطوری که می‌خوانی، حساب است؛ یعنی یك‌وقت چهار رکعت می‌خوانی و حوصله نداری لذا ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ * ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ﴾[1] می‌گویی و سروته نماز را جمع می‌کنی! وقتی نماز ظهر را خواندی نماز عصر شروع می‌شود بالأخره چهار رکعت خوانده‌ای. یك وقت هم خیلی سرحال و سر کیف هستی، در صلاة ظهر سورهٔ ﴿هَلۡ أَتَىٰ﴾[2] را می‌خوانی و در رکعت بعد هم ﴿هَلۡ أَتَىٰكَ حَدِيثُ ٱلۡغَٰشِيَةِ﴾[3] را می‌خوانی یا اینکه روز جمعه است و در رکعت اول سورهٔ جمعه می‌خوانی و در رکعت بعد سورهٔ منافقین می‌خوانی ـ در نماز ظهر روز جمعه مستحب است که حمد و سوره بلند خوانده شود و مستحب است که سورهٔ جمعه و منافقین خوانده شود[4] ـ خلاصه نماز را به یکی از این دو کیفیت تمام می‌کنید. وقتی که تمام کردید، الآن تکلیف به اتیان یعنی تحققش آمد. اگر سریع خواندید، سریع می‌آید اما برای کسی که سوره‌های طوال می‌خواند دیرتر می‌آید. الآن او نمی‌تواند صلاة عصر بخواند درحالی‌که وقت صلاة عصر شما رسیده است، توجه می‌کنید؟!

---

[1] سوره اخلاص (۱۱۴) آیه ۱ و ۲.

[2] سوره انسان (۷۶) آیه ۱.

[3] سوره غاشیه (۸۸) آیه ۱.

[4] من لا یحضره الفقیه، ج ۱، أبوابُ الصَّلاةِ و حُدودها، بابُ وَصفِ الصَّلاةِ مِن فَاتِحَتها إلی خاتِمَتِها، ص ۳۰۶، ح ۹۲۲:

«و قد رُوِی أنّهُ يقُولُ: "... و أفضلُ ما يُقرأُ فِی الصّلاةِ فِی اليومِ و اللّيلةِ فِی الرّكعةِ الأُولی الحمدُ و إنّا أنزلناهُ و فِی الثّانيةِ الحمدُ و قُل هُو الله أحدٌ إلّا فِی صلاةِ العِشاءِ الآخِرةِ ليلة الجُمُعةِ فإنّ الأفضل أن يُقرأ فِی الأُولی مِنها الحمدُ و سُورةُ الجُمُعةِ و فِی الثّانيةِ الحمدُ و سبِّحِ اسم و فِی صلاةِ الغداةِ و الظُّهرِ و العصرِ يوم الجُمُعةِ فِی الأُولی الحمدُ و سُورةُ الجُمُعةِ و فِی الثّانيةِ الحمدُ و سُورةُ المُنافِقِين و جائِزٌ أن يُقرأ فِی العِشاءِ الآخِرةِ ليلة الجُمُعةِ و صلاةِ الغداةِ و العصرِ بغيرِ سُورةِ الجُمُعةِ و المُنافِقِين و لا يجُوزُ أن يُقرأ فِی صلاةِ الظُّهرِ يوم الجُمُعةِ بغيرِ سُورةِ الجُمُعةِ و المُنافِقِين فإن نسِيتهُما أو واحِدةً مِنهُما فِی صلاةِ الظُّهرِ و قرأت غيرهُما ثُمّ ذكرت فارجِع إلی سُورةِ الجُمُعةِ و المُنافِقِين ما لم تقرأ نصف السُّورةِ فإن قرأت نصف السُّورةِ فتمِّم السُّورة و اجعلهُما ركعتی نافِلةٍ و سلِّم فِيهِما و أعِد صلاتک بسُورةِ الجُمُعةِ و المُنافِقِين و قد رُوِيت رُخصةٌ فِی القِراءةِ فِی صلاةِ الظُّهرِ بغيرِ سُورةِ الجُمُعةِ و المُنافِقِين لا أستعمِلُها و لا أُفتِی بِها إلّا فِی حالِ السّفرِ و المرضِ و خِيفةِ فوتِ حاجةٍ و فِی صلاةِ الغداةِ يوم الإثنينِ و يوم الخمِيسِ فِی الرّكعةِ الأُولی الحمدُ و هل أتی علی الإنسانِ وَ فِی الثّانيَةِ الْحَمْدُ وَ هَلْ أَتاكَ حَدِيثُ الْغاشِيَةِ" الحديث.»

این‌طور می‌شود توجیه کرد که حضرت در اینجا نمی‌خواهند تعیین کنند اگر بخواهند تعیین کنند ما می‌مانیم؛ چون من در بعضی از تقریرات دیده‌ام. نمی‌دانم از چه کسی بود، شاید آقای شاهرودی بود، من تقریرات ایشان را دربارهٔ صلاة مسافر نگاه کردم. مثلاً به‌عنوان چهار دقیقه، چهار دقیقه که چیزی نیست، از کجا شما می‌گویید که چهار دقیقه؟! حالا بنده صلاة ظهر را در دو دقیقه می‌خوانم؛ صلوات‌هایش را حذف می‌کنم و تشهد را کم می‌کنم، از سه‌تا سبحان‌الله و الحمدلله یکی را می‌گویم، ـ سه‌تا که واجب نیست همان یکی واجب است، سه‌تا مستحب است ـ بالأخره ما نمی‌توانیم معیار قرار بدهیم که متعارف چیست. متعارفی الآن در دست ما نیست که بخواهیم روی آن حساب کنیم. از شما سؤال می‌کنم: الآن متعارف اربع رکعات چند دقیقه می‌شود؟! پنج دقیقه، حالا اگر شخصی نماز چهار رکعتی را در سه دقیقه خواند یعنی هنوز وقت صلاة عصر برای او نیامده است و باید دو دقیقه صبر کند؟!

تلمیذ: أقل ما یمکن را می‌تواند!

استاد: این أقل چیست؟

تلمیذ: أقل یعنی چیزی که قابل تشکیک نیست!

استاد: حالا فرض کنید که شخصی «الحمدللّه» را سریع می‌خواند اما شخص دیگر اصلاً نمی‌تواند سریع بخواند. این أقل ما یمکن چه حد است؟! شما حمد و سوره را بخوانید، ببینم! یکی تا می‌خواهد بخواند زبانش می‌گیرد و نمی‌تواند سریع بخواند، یکی هم سریع می‌خواند. این ملاکی ندارد تا اینکه بگوییم: «عرفی است»، عرف چقدر می‌داند؟ یك‌دفعه می‌بینیم عرف شش دقیقه به‌حسب ظاهر حساب کرد. صحبت در تبعاتی است که ممکن است بر این مترتّب شود. حالا فرض کنید که اگر کسی از آن «مقدارُ ما یُصَلِّي أَربَعَ رَکَعاتٍ» زودتر خواند پس دیگر نمازش باطل است؛ چون امام فرمودند که «أَربَعَ رَکَعاتٍ» وقت صلاة ظهر است، حالا تو «أَرْبَعَ رَکَعاتٍ» را در ثلاث رکعات خواندی، پس نمازت باطل است! البته این حرف را نمی‌توانیم بزنیم. خلاصه این مسئله جای حرف دارد و همین‌طور روایت دیگر هم که شبیه همین است.

ما به این قسم می‌توانیم این مطلب را توجیه کنیم که به مقداری که مصلی بخواند، حضرت در اینجا به خود او تفویض کرده‌اند، حالا مصلی هر کسی می‌خواهد باشد، واقعش هم همین است. خدا که نگفته است حتماً با سوَر صِغار نمازتان را بخوانید حتی داریم که با سور طوال هم باید بخوانیم خواندن سور طوال در نماز بهتر است اصلاً بزرگان در نمازشان ـ به‌خصوص در صلاة مغرب اکثراً این‌طور بود، در مورد صلاة ظهر و اینها خیلی [رایج] نبود چون اخفاتیه هست ـ من به یاد دارم که مثلاً در رکعت اول سورهٔ اسراء می‌خواندند و در رکعت دوم سورهٔ زمر می‌خواندند. سورهٔ ص، صافات، حدید و فتح را با تکیه به صوت می‌خواندند.

من یک وقت نظری از بعضی آقایان دیدم بر اینکه اگر در نماز سور طوال باشد چون شخص از حالت صلاتیه خارج می‌شود و حالت قاری قرآن به خود می‌گیرد، نمازش اشکال دارد! خیلی برایم عجیب آمد که ما واقعاً چطور تفکر می‌کنیم؟! شخص می‌خواهد با خدا صحبت کند، کجا صحبت کند؟! کجا می‌تواند بهتر از نماز پیدا کند تا با خدا رازونیاز کند؟! مگر دکور است که می‌گویید: «بلند شدنش این‌قدر باشد و ...»؟! مگر می‌خواهد ورزش کند که یک حالت فرض کنید به چپ‌چپ و به راست‌راست و بلند شو و بنشین باشد؟! حرف زدن مگر غیر از صحبت کردن به‌وسیلهٔ قرآن است؟!

این‌همه روایات داریم، به یاد دارم یک وقت می‌خواندیم و صحبتش بود که چقدر واقعاً مستحب است. آدم حالات اصحاب رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم و ائمه علیهم السلام را نگاه می‌کند که اینها در نمازهایشان سور طوال می‌خواندند. آن وقت همان آقا می‌گوید که در نماز مستحب عیب ندارد. اگر صورت صلاتیه به‌هم می‌خورد دیگر بین نماز مستحب و نماز واجب فرقی نیست، در نماز مستحب هم صورت صلاتیه به‌هم می‌خورد! این چه تصوری است؟!

تلمیذ: این وقتی که الآن ما در آیات قرآن می‌بینیم، مثل نماز صبح و مثل دلوک شمس همه تکوینی است. چطور به نماز عصر که می‌رسد متغیّر می‌شود؟!

استاد: قبل از غروب آفتاب [مدّنظر است]، صحبت وقت اختصاصی است.

تلمیذ: شما فرمودید که در بعد از زوال چهار رکعت است. چهار رکعت هم متغیر است چون مخاطب مختار است پس وقت مشترک متغیر است.

استاد: همین دلیل بر این است که خطاب واحد آمده است. اگر خطاب، متعدد باشد؛ یعنی اول صلاة ظهر در یک خطاب آمده باشد، ـ اگر حرف شما صحیح باشد ـ چون نمی‌شود خطاب همین‌طور معلق و لنگ‌درهوا باشد و منتظر باشد که مخاطب چه‌کار می‌کند؛ اگر مخاطب نمازش را زود تمام کرد خطاب بعدی بیاید تعلق بگیرد و اگر حال پیدا کرد و دلش خواست به‌جای ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾[1] سورهٔ بقره بخواند، ملائکه همین‌طور دست‌به‌سینه بایستند تا او از نماز ظهر فارغ شود و تکلیف به صلاة عصر را برایش بیاورند! این صحیح نیست. عرض بنده هم همین است، این دلیل بر این است که تکلیف از اول به صلاتین آمده است اما گفته‌اند که این را بعد از آن بخوان، حالا خودت می‌دانی اگر زود تمام کنی، نماز بعدی زود شروع می‌شود اگر دیر تمام کنی، دیر شروع می‌شود؛ مختار هستی، این‌طور نیست که ملائکه دست‌به‌سینه بایستند تا ببینند او چه‌کار می‌کند، بعد تکلیفش را معلوم کنند. متوجه عرض بنده می‌شوید؟!

---

[1] سوره اخلاص (۱۱۴) آیه ۱.

اتفاقاً این روایت با این بیان، عرض بنده را تأیید می‌کند که در اینجا یك امر وجود دارد که دو متعلق دارد و اتیانش مترتّب بر اتیان متعلق دیگر است ـ نه مقدم و نه در عرض اختیاراً به‌عنوان وجوب واجب تأخیری ـ وقتی که امر به صلاة ظهر و عصر آمده است این دیگر در اختیار مکلف قرار داده شده است حالا اگر دلش می‌خواهد، می‌تواند نماز ظهر را یك‌ساعت بخواند و طول بدهد، چرا چهار دقیقه بخواند؟! ولی در این یك‌ساعت، وقت صلاة عصر برایش نیامده است چون مشغول خواندن نماز ظهر است، وقتی نماز ظهر را می‌خواند، چطور در وقت نماز ظهر باید صلاة عصر بخواند؟! این وقت تکوینی است یعنی وقت تحقق نماز ظهر نه وقت امر، خطاب الآن است. مثل اینکه مولا از الآن بگوید: «اکرام زید و عمرو برای شما در لیلةالجمعة یا لیلةالخمیس لازم و واجب است.» امر به وجوب از الآن آمده است اما وقت اتیان شب جمعه یا لیلةالخمیس است. لیلةالخمیس امر نمی‌آید بلکه الآن آمده است لذا شما الآن نمی‌توانید از زیرش در بروید و بگویید که هنوز لیلةالخمیس نیامده است پس کاری انجام می‌دهم که نفس امر منتفی شود، نمی‌توانید. اگر مولا امر را تا لیلةالخمیس نگه دارد، شما می‌توانید الآن کاری انجام دهید که به‌طورکلی زمینهٔ موضوع برای تعلق امر منتفی شود اما وقتی که مولا الآن امر را گفت، دیگر مچ شما گرفته شد و نمی‌توانید کاری انجام بدهید.

این قضیه در مورد واجبات مشروط و واجبات مطلق مطرح می‌شود که آیا قبل از صلاة ظهر حکم به وجوب صلاة برای انسان آمده یا نیامده است یا وقتش چه موقع است یا در مورد روزه و امثال‌ذلک هم همین‌طور است. در مورد حج هم عرض کردیم که از هنگام بلوغ امر به حج آمد، نه وقتی که استطاعت پیدا شود؛ یعنی انسان همین‌طور صبر کند تا پانزده سال، شانزده سال، هفده، هجده، نوزده، بیست، سی، چهل و پنجاه، به پنجاه و پنج‌سالگی که رسید یک‌دفعه پولی گیرش بیاید و آن زمان امر به حج بیاید؟! اگر این‌طور باشد شما همیشه می‌توانید کاری انجام دهید که استطاعت به شما تعلق نگیرد؛ چون هنوز امری نیامده است.

مثل نماز آیات که قبلاً عرض کردم؛ فرض کنید که به شما می‌گویند: «در ساعت پنج بعدازظهر در قم زلزله می‌آید»، دقیق هم می‌دانید، یقین صددرصد هم دارید، زلزله‌نگاری هم گفته است، هیچ شکی در آن نیست. می‌توانید به طهران بروید چون واجب مشروط است؛ وجوب صلاة آیات تکویناً مترتّب بر تحقق زلزله است و شما عملاً موضوع را از تحت این امر خارج کرده‌اید. اگر در قم بمانید و این موضوع تحقق پیدا کند، این امر واجب می‌شود. ولی در مورد واجب مطلق شما نمی‌توانید از خودتان رفع تکلیف کنید و برای این قضیه کاری انجام دهید. وقتی شارع می‌گوید: «در لیلةالجمعة ـ الآن چند شب مانده ـ اکرام زید واجب است.» این وجوب اکرام، مشروط به دخول وقت نیست بلکه از الآن است، لذا شما از الآن باید به‌دنبال تهیهٔ مقدمات

بروید؛ چون وجوب از الآن گریبان شما را گرفت و نمی‌توانید موانع ایجاد کنید.

در مورد حج هم همین‌طور است؛ ﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلۡبَيۡتِ مَنِ ٱسۡتَطَاعَ إِلَيۡهِ سَبِيلٗا﴾[1] این آیه از وقت بلوغ گریبان شما را گرفت چون قبل از بلوغ تکلیف نیست پس این هیچ ربطی ندارد به اینکه واجب مشروط باشد مثل اکرام زید که لیلةالجمعة واجب است؛ وجوب از الآن می‌آید، وقت تحقق متعلق وجوب لیلةالجمعة یا لیلةالخمیس است همان‌طور که از الآن باید بروید برای اطعام گوشت بخرید، بادمجان بخرید، کدو بخرید و امثال‌ذلك.

معلوم می‌شود من خورشت بادمجان خیلی دوست دارم! اینها همه اشارات است، اهل فن باید مطلب را بگیرند، هر کسی ما را خانه‌اش دعوت کرد آش سبزی نیاورد جلوی ما بگذارد! اگر شما متوجه شوید که اگر از الآن به‌دنبال اینها نروید ـ اینها خیلی دقیق است؛ اصلاً رموز اصول است! ـ در روز خمیس بادمجان و گوشت و امثال‌ذلک پیدا نمی‌کنید، از الآن باید بروید، نباید صبر کنید تا روز پنج‌شنبه، اینها همه مسائلی هستند که مترتّب به همین است.

حالا در مورد صلاة، مطلب به این شکل است؛ حضرت خواستند در اینجا به عهدهٔ خود شخص بیندازند اگر شخص سور قصار را اختیار کرد، پس أربع رکعات یعنی وقت اختصاصی صلاة ظهرش می‌شود همان چهار رکعت که پنج‌دقیقه بیشتر طول نکشیده است، بعد از پنج دقیقه متعلق برای امر که صلاة عصر است ظهور پیدا می‌کند و متعین می‌شود. اگر شخص گفت که می‌خواهم نماز ظهرم را نیم‌ساعت طول بدهم، وقت اختصاصی صلاة ظهرش نیم‌ساعت می‌شود، دیگر چهار دقیقه نیست. اگر سور طوال را اختیار کرد، یك‌ساعت می‌شود، وقت اختصاصی صلاة ظهرش یك ساعت است و دیگر به این کیفیت نیست. این مسئله به این نحو است.

در وقت صلاة عصر لولا این روایت، همان‌طوری‌که عرض کردیم مسئله به تخییر بین صلاتین است. اما این روایت در اینجا به تعیّن صلاة عصر اشاره دارد. وقتی که این باشد [وقت مختص] صلاة عصر است و صلاة ظهر هم باید قضا شود.

تلمیذ: ارسال سندش مانع نیست؟!

استاد: نه، چون مؤید به روایت دیگر است. در آنجا گفتیم که بحث تخییر است و بحث تعیین نیست؛ لذا این روایت در اینجا می‌تواند أحدهما را متعیّن کند.

تلمیذ: در جلسهٔ قبل فرمودید که وقتی در ماه رمضان مهمان می‌آید، رعایت کردن حال و هوای ماه

---

[1] سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷.

رمضان اولیٰ است نسبت به اینکه از مهمان پذیرایی شود. سؤالی که مطرح می‌شود این است که اگر موقع نماز اول وقت مهمان بیاید علی‌الظاهر رعایت حال مهمان اولیٰ است، چطور صلاة که اهم تکالیف است، مهمان اولیٰ بر اوست؟

استاد: ببینید هرکدام اینها متفاوت هستند. در مسئلهٔ نماز درست است، حال و هوای نماز و فضایی که ایجاد می‌شود، یک مسئلهٔ تکوینی است و این قابل تشکیک نیست و نمی‌توانیم در این قضیه تشکیک کنیم و این درست است اولاً مهمان با مهمان فرق می‌کند، هرکدام حکم خاص دارد؛ یک وقت مهمانی می‌آید که انسان احساس می‌کند اگر بخواهد با او بحث نماز اول وقت را مطرح کند، او در آن فضایی نیست که این مطالب را بفهمد، شاید به او بربخورد و ناراحت شود، اینجا چنین مطلبی هست.

اما یک وقت رفیق شما می‌آید، این‌طور نیست، مهمان است ولی حالا رفیق می‌گوید که آقا باهم نماز بخوانیم. حتی اگر نخوانیم اعتراض هم می‌کند که آقا چرا نماز اول وقت را نمی‌خوانی؟! یا مهمانی می‌آید که اصلاً خود مهمان می‌گوید که آقا اجازه می‌دهید تا نماز بخوانیم؟! خودش هم می‌گوید که ابتدا نماز اول وقت بخوانیم. ما نمی‌توانیم یک حکم را در همه چیز تسرّی دهیم.

در مورد ماه رمضان مسئله فرق می‌کند، ماه رمضان اصلاً اقتضا می‌کند که انسان امساک کند. شما می‌توانید نماز را حالا چند دقیقه دیرتر هم بخوانید اشکال ندارد مثلاً نیم ساعت دیرتر بخوانید اما در ماه رمضان نمی‌توانید بگویید که حالا روزه را می‌خوریم بعد قضایش را به‌جا می‌آوریم! فضای ماه رمضان فضای امساک است، این فضای امساک باید تحقق پیدا کند، وقتی مهمانی می‌آید این فضا شکسته می‌شود؛ یعنی شما وقتی که یک ظرف سیب جلوی او بگذارید یعنی شما به این فضا و قداست و ارزشی که خدا برای این ماه قرار داده است، بی‌توجهی و [بی‌اعتنایی] کردید.

یک وقت در ماه رمضان مهمانی به منزل شما می‌آید و مریض است، این حکم فرق می‌کند می‌گویید که آقا الآن شما مریض هستید یا اینکه چند نفر هستند، دوباره فرق می‌کند با اینکه یک نفر آمده باشد. انسان یک عمل را درقبال چند نفر انجام می‌دهد که این یک نمود دارد، یک وقت درقبال یک نفر کاری را انجام می‌دهد که این یک نمود دیگر دارد. تأثیری که در آن هست، در این نیست؛ لذا می‌گویند وقتی که نیاز دارید روزه را بخورید اما در خیابان نخورید، تظاهر به روزه‌خواری نداشته باشید. خوردن یکی است؛ خوردن را در ماشین می‌توانید انجام دهید یا در منزل انجام دهید، همان خوردن را در خیابان انجام دهید یک صورت دیگر دارد، هر کدام از اینها حکم خاص به خودش را دارد.

بله، در مورد نماز چنین مطلبی هست، انسان می‌تواند نماز را دیرتر بخواند و احترام مهمان را هم نگه دارد یا مثلاً کاری کند و زمینه را جوری کند که خود مهمان هم بگوید که آقا نماز بخوانیم ولی در مورد ماه

رمضان باید امساک کند، دیگر نمی‌توانیم بگوییم که انسان امساک را به تأخیر بیندازد.

تلمیذ: حتی اگر فرد ناراحت شود؟

استاد: بله.

من شنیده بودم که بعضی‌ها تا آخر عمرشان هم نتوانسته بودند به حج مشرف شوند! در یک مجلس بود ـ آن شخصی که برای بنده نقل کرد، خودش از دنیا رفته است ـ آن آقا با یک حالت غیرمتعارف خطاب به بقیه می‌گفت که من تابه‌حال موفق به تحصیل استطاعت نشده‌ام که به حج مشرف شوم! بعد هم بدون حج از دنیا رفت! یعنی ما خیلی زاهد و عابد هستیم! با این‌همه دم و دستگاه تو استطاعت یک حج یک میلیونی را نتوانستی پیدا کنی؟! این نشان می‌دهد که درک ما از معارف دین، احکام و تکالیف چقدر است.

وقتی که یک تکلیف برای انسان می‌آید، این تکلیف دارویی است که بیمار باید در وقت خودش این دارو را مصرف کند اگر مصرف نکند، مسئله لنگ است، حالا آدم هیچ احساس نمی‌کند، بله، آدم بی‌هوش هم چیزی احساس نمی‌کند! آدمی که پای او را سِر کنند، چاقو می‌زنند پای او را قطع می‌کنند، اصلاً نمی‌فهمد چاقو به کجا خورد. احساس نکردن دلیل بر نبودن نیست، دلیل بر اثر و تأثیر نیست.

بنده در تذییلاتی که بر رسالهٔ اجتهاد و تقلید مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ [نوشتم، این مطلب را ذکر کردم که] ـ البته الآن یک مقدمه را می‌نویسم که قرار است چاپ شود ـ وظیفهٔ مرجع تربیت و تزکیهٔ مقلدین و ارتقاء آنها از سطح عادی بشری به مقام قُرب و توحید است،[1] توجه می‌کنید که چه مسئولیت عظیمی است؟!

حالا اصلاً در مقام ثبوت چه کسی باید باشد؟! حالا در مقام اثباتش می‌خواهد چه‌کار کند؟! نه‌اینکه همین امور عادی و ظاهری و مطالب را این‌قدر پایین بیاورد و تنزل دهد که یک چیز آبکی از کار درآید.

قضیه از کجا به کجا رسیده است؟! هر کسی می‌گوید که بنده استطاعت پیدا نکردم! یعنی این شخصی که چنین حرفی می‌زند، اصلاً نمی‌داند که حج چیست! نمی‌داند تکلیف [حج] چیست! تکلیف حج، مثل یک عمل عادی است، عمل کردی که کردی، نکردی هم نکردی! گاهی می‌شود گاهی نمی‌شود، گاهی در چنین قضیه‌ای پیش می‌آید.

آخر می‌شود کسی ببیند که موسی بن جعفر علیهماالسّلام با پای پیاده از مدینه به مکه برود[2] و امام مجتبی

---

[1] رساله اجتهاد و تقلید، ص ۳۴۵.

[2] بحار الأنوار، ج ۴۸، تاریخ الامام موسی بن جعفر علیهما السلام، باب ۵، ص ۱۰۰، ح ۲:
«علی بن جعفرٍ قالَ: خَرجنا مع أخِی موسی بنِ جعفرٍ علیهماالسلام فی أربعِ عُمَرٍ یمشِی فیها إلی مکّةَ بعیالِه و أهلِه واحدةٌ منهنَّ مَشیَ فیها ستّةً و عشرینَ یوماً و أُخرَی خمسةً و عشرینَ یوماً و أُخرَی أربعةً و عشرینَ یوماً و أُخرَی أحداً و عشرینَ یوماً.»

علیه السلام بیست و پنج سفر از مدینه پیاده به مکه برود و چنین حرفی بزند؟![1] آخر اینها چیزهایی است که انجام شده است، در تاریخ است، می‌تواند کسی اصلاً تصور کند که امام او، امام سجاد علیه السلام با پای پیاده از مدینه به مکه می‌رفتند[2] و بعد بگوید که ما مستطیع نشدیم و بخواهد فخر هم بفروشد که ما این‌قدر زاهد، عابد و مسلمان هستیم که دیگر پول مکه را پیدا نکردیم!

جداً این قضیه اصلاً برای ما جای تعجب است یا اینکه ما اصلاً از این مسائل مطلع نیستیم! یا می‌شود وقتی که کسی به این مطالب، قضایا و خصوصیات اطلاع پیدا کرده باشد و بعد نداند و نفهمد که تکلیف او چیست؟! می‌شود کسی مطلع باشد که امام علیه السلام در همین وسائل الشیعه می‌فرمایند که اگر می‌توانی هر سال به مکه برو و نان و نمک بخور؛ «تأکل الخبز و الملح»[3] [و این‌گونه عمل کند؟!]

وقتی آدم اینها را می‌بیند، آن‌وقت می‌تواند بگوید که نه‌خیر، مسئلهٔ استطاعت این است که حتماً ظهر و شب چلوکباب و شیشلیک جلوی تو بگذارند، در پَر قو هم بخوابانند؟! در فرست‌کلاس پان امریکن ـ ببخشید همین طیاره‌های ایرانی! ـ سوار طیاره‌ات کنند و آنجا ببرند و در عرض دو ساعت بلند کنند و بنشانند و چند نفر هم در آنجا زیرت را بگیرند و چند نفر هم بالایت را بگیرند و... حالا این‌جوری ببرند؟! حتماً باید کسی که می‌رود، شصت نفری این‌طرف و آن‌طرفش را داشته باشند وگرنه مستطیع نیست! خلاصه خیلی از قضیه دور هستیم.

امام حسن علیه السلام بیست و پنج سفر رفته است، درحالی‌که مرکب‌ها هم جلوتر می‌روند، حضرت با پای پیاده می‌روند. نمی‌گوییم بیست و پنج دفعه پای پیاده، یک دفعه هم نمی‌گوییم، با همان طیاره تشریف ببرید! شما که مشرف نمی‌شوید، شما تشریف می‌برید! آقا تشریف آوردند! حرم امام رضا علیه السلام تشریف می‌بریم! مکه تشریف می‌بریم! در همهٔ اینها ما تشریف می‌بریم! چون ما هیچ‌وقت مشرف نمی‌شویم! مردم

---

[1] وسائل الشّیعة، ج ۱۱، کتاب الحجّ، أبواب وجوبه و شرائطه، باب ۳۲، ص ۷۸، ح ۳:
«عَنِ اَلْحَلَبِیِّ قالَ: سَألت أباعبدالله علیه‌السلام عَن فَضلِ المَشیِ؟ فَقالَ: "إنَّ الحسنَ بنَ عَلیٍّ قاسَمَ رَبَّهُ ثَلاثَ مَرّاتٍ حَتَّی نَعلًا و نَعلًا، و ثَوبًا و ثَوبًا، و دینارًا و دینارًا، و حَجَّ عِشرینَ حِجَّةً ماشیاً عَلَی قَدَمَیه".»

[2] وسائل الشّیعة، ج ۱۱، کتاب الحجّ، أبواب وجوبه و شرائطه، باب ۳۲، ص ۸۱، ح ۱۱:
«عَن إبراهیمِ بنِ عَلیٍّ، عَن أبیهِ قال: "حجَّ عَلیٌّ بنُ الحُسینِ علیهما السلام ماشیا فَسارَ عِشرینَ یومًا مِنَ المَدینَةِ إلَی مَکةَ".»

[3] تهذیب الأحکام، ج ۵، کتابُ الحَجِّ، باب ۲۶، ص ۴۴۲، ح ۱۸۳:
«عن عیسی بن أبی منصور قال قالَ لی جعفرُ بن محمَّدٍ علیه السلام: "یا عیسی إن اِستَطَعتَ أن تأکُلَ الخبزَ و الملحَ و تَحُجَّ فی کُلِّ سَنَةٍ فَافْعَلْ".»

مشرف می‌شوند، اما بنده باید تشریف ببرم! قضیه این‌طوری است.

اللهمَّ صلِّ عَلیٰ محمَّد و آلِ مُحمَّد